

تأثیر جهانی‌شدن فرهنگ بر جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایران

محمدجعفر جوادی ارجمند*

چکیده

جهانی‌شدن فرهنگ به عنوان یکی از ابعاد موضوع جهانی‌شدن، بیش از سایر ابعاد تأثیر کلیدی در تبیین و تحلیل جایگاه دیپلماسی عمومی یا فرهنگی در سیاست خارجی ایران دارد. جهانی‌شدن فرهنگی بستر و زمینه گسترش ارتباطات، فن‌آوری‌های نوین و تغییر بافت دولت از تنها بازیگر سیاست خارجی به بازیگر عمده را فراهم می‌کند. به عبارت دیگر با گسترش دیپلماسی عمومی، به عنوان ابزار قدرت نرم، زمینه‌های تقویت و هیستگي میان کشورهای همسایه و اسلامی در اولویت اهداف سیاست خارجی ج.ا.ایران خواهد بود. این مقاله به دنبال این است که با توجه به اهمیت فرهنگ در سیاست خارجی، آثار جهانی‌شدن فرهنگ در سیاست خارجی ایران را از منظر دیپلماسی عمومی مورد بررسی قرار دهد.

واژگان کلیدی

فرهنگ، جهانی‌شدن فرهنگ، دیپلماسی عمومی، دیپلماسی فرهنگی، سیاست خارجی ایران.

مقدمه

تحولات دهه‌های اخیر در حوزه روابط بین‌الملل، حاکی از اهمیت مقوله فرهنگ در دست‌یابی به اهداف و بهبود روابط میان دولت‌ها و ملت‌ها است؛ به نحوی که امروزه شاهد ظهور و تشکیل اتحادیه‌های فرهنگی در عرصه جهانی بوده تا از این طریق، زمینه تنازعات و چالش‌های بین‌المللی، برطرف و موجب هم‌گرایی دولت‌ها و ملت‌ها گردد. از این‌رو، کسب وجهه و اعتبار بین‌المللی و نفوذ در افکار عمومی و یا به تعبیری،

mjjavad@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۲/۱۴

*. استادیار دانشگاه تهران.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۱۹

دسترسی به قدرت نرم از جمله اهداف مهم و در عین حال تصریح نشده دیپلماسی کشورها در حوزه سیاست بین‌الملل است که این مهم به تناسب موقعیت، جایگاه، امکانات، فرصت‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی هر کشور به شیوه‌ها و مکانیسم‌های مختلف، تعقیب می‌گردد. از این‌رو دولت‌ها درصدد تحکیم بنیان‌های معرفتی فرهنگ خود و تعمیم ارزش‌ها، دانش‌ها و نگرش‌های تولید شده به فراسوی مرزهای جغرافیایی خود می‌باشند تا یکی از ابزارهای اعمال قدرت را در کنار قدرت سیاسی و نظامی (قدرت سخت) همراه خود کرده و با کمک از مکانیسم اقتاع فرهنگی به جای کاربرد زور، اذهان و افکار عمومی جهانیان را در راستای منافع و اهداف خود هم‌سو کنند.

از سویی فرهنگ به عنوان موتور محرکه توسعه، زمینه‌ساز حرکت جوامع و الگوهای رفتار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است که با فروکش کردن چالش‌های ایدئولوژیکی، نقش آن به عنوان پارادایم جایگزین به تدریج، اهمیت یافته است. لذا نظریه‌های فرهنگی گوناگونی با هدف توضیح و تفسیر جایگاه فرهنگ در سیاست داخلی و خارجی و نیز در سطوح جهانی ظهور کردند. (توحید فام، ۱۳۸۲: ۴۵)

پیش فرض اساسی نظریه‌های فرهنگی، آن است که رفتار و کنش‌های انسان در زندگی فعال و پویای اجتماعی و برقراری رابطه با دیگران، متأثر از الگوهای روابط اجتماعی و گرایش‌های فرهنگی است. این نظریه‌ها به دنبال شناخت زمینه‌ها، فرایند شکل‌گیری و بروز الگوهای رفتاری، ارزش‌ها، اعتقادات و ترجیحات ما در زندگی اجتماعی هستند که از این طریق می‌توان رفتار سیاسی انسان را شناخت. (Thompson and Vildarki, 1990: 1 - 5)

قدر مسلم این است که پیروزی یا شکست یک نظام سیاسی بستگی به عامل فرهنگ دارد. ژرژ بالاندیه، محقق فرانسوی معتقد است که شکست نظام‌های اروپایی در قاره آسیا و آفریقا به عدم پذیرش فرهنگی جوامع برمی‌گردد. نخبگانی در کشورهای جهان سوم موفق شدند که ارزش‌های بومی را با ارزش‌های غربی تلفیق نمایند. به میزانی که شخصیت‌های تصمیم‌گیرنده از سرچشمه‌های فرهنگی جامعه خود بیشتر سیراب شده باشند، تصمیم آنها نیز از اقبال اجتماعی بیشتری برخوردار می‌شوند؛ زیرا با رمزگان فرهنگی وفاق بیشتری دارند. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱)

در این مقاله تلاش شده است در چارچوب تحلیلی و توصیفی، به این سؤال پاسخ داده شود که جهانی‌شدن فرهنگ چگونه به توسعه و گسترش دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایران منجر خواهد شد. فرضیه مقاله بدین صورت است که جهانی‌شدن فرهنگ متضمن فرصت‌ها و تهدیدهایی برای سیاست خارجی ج.ا.ایران است که می‌توان با به کارگیری دیپلماسی عمومی تهدیدها را به فرصت‌ها برای تأثیرگذاری در سیاست خارجی تبدیل کرد. جهانی‌شدن فرهنگ در این پژوهش متغیر مستقل؛ سیاست خارجی ایران متغییر وابسته و دیپلماسی عمومی متغیر واسطه می‌باشد.

در راستای پاسخ به سؤال اصلی، این پژوهش در سه قسمت پیگیری می‌شود. قسمت اول به مفاهیم و

کاربرد فرهنگ در وضعیت جهانی شدن اختصاص دارد. در قسمت دوم به رابطه جهانی شدن فرهنگ با روابط بین‌الملل و سیاست خارجی پرداخته شده است. در قسمت سوم، تأثیرات جهانی شدن فرهنگ بر جایگاه دیپلماسی عمومی سیاست خارجی مورد بحث قرار گرفته است و در پایان جمع‌بندی به عمل آمده است.

مفاهیم و کاربرد فرهنگ در وضعیت جهانی شدن

فرهنگ از جمله واژگانی است که به دلیل تنوع و تکثر نگرش و رویکردهای معطوف به آن دارای تعاریف زیادی است. برخی معتقدند فرهنگ، مجموعه سازمان یافته‌ای از هنجارها، ارزش‌ها و قواعد است. سر ادوارد تایلر معتقد است:

فرهنگ، عبارت از مجموعه دانش‌ها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین، رسوم و هرگونه توانایی و عادت دیگری که به وسیله انسان به عنوان عضو جامعه، اکتساب شود. (بشیریه، ۱۳۷۹: ۸)

در تعریف دیگری آمده است که فرهنگ فعلیتی درهم تنیده از ارزش‌ها، هنجارها و نمادها است که یادگار نسل‌های پیش بوده و به سختی قابل تغییر است و از سوی جامعه و با اجتماعی شدن افراد به آنان منتقل می‌شود. (ربانی و احمدی، ۱۳۸۴: ۲۱۵ و ۲۱۶) فرهنگ در معانی وسیع‌تر شامل همه فرآورده‌ها و تولیدات انسانی است که در مقابل فرایندها و تولیدات طبیعت قرار می‌گیرد. برخی دیگر از فرهنگ‌شناسان و تمدن‌شناسان، دو واژه فرهنگ و تمدن را یکی تلقی نموده، درحالی که برخی دیگر، این دو را جدا می‌کنند. (روشه، ۱۳۷۰: ۱۲)

به نظر ریموند ویلیامز، فرهنگ به عنوان «فرایند عمومی تکامل و توسعه فکری، معنوی و زیباشناختی و به عنوان شیوه خاص زندگی مردمی خاص یا دورانی خاص» تعریف می‌شود و یا به طور کلی به عنوان فرآورده‌های فعالیت فکری و هنری تعریف می‌گردد که به نظر می‌رسد این تعریف، شامل کل فلسفه، اندیشه، هنر و خلاقیت فکری یک عصر یا کشور و همچنین آداب، عادات و رسوم و مناسک اقوام و ادبیات و هنرهای مختلف می‌شود. (بشیریه، ۱۳۷۹: ۹) فرهنگ را می‌توان سطحی از زندگی دانست که در آن انسان‌ها به کمک راه و رسم‌های بازنمایی نمادین به ساختن معنی می‌پردازند. (تامیلیسون، ۱۳۸۱: ۳۵)

در وسیع‌ترین برداشت درباره فرهنگ، می‌توان به رویکرد کنفرانس جهانی یونسکو در سال ۱۹۸۲ اشاره نمود. در مقدمه اعلامیه آمده است:

فرهنگ کلیتی است ترکیب‌یافته از خصوصیات متفاوت روحی، مادی، فکری و احساسی که شاخصه یک جامعه یا گروه است. فرهنگ نه فقط هنرها و نوشتارها بلکه حالات زندگی، حقوق بنیادی انسان، نظام‌های ارزشی، سنت‌ها و باورها را در بر می‌گیرد. این فرهنگ است که به انسان امکان عکس‌العمل نشان دادن در مقابل خود را در می‌دهد. این فرهنگ است که ما را به طور مشخص انسان می‌کند. حیات عقلانی، قضاوت نقادانه و احساس تعهد اخلاقی به ما می‌بخشد. از

طریق فرهنگ است که ما ارزش‌ها را تشخیص می‌دهیم و انتخاب می‌کنیم. از طریق فرهنگ انسان خود را بیان می‌کند، از خود آگاه می‌شود و ضعف‌های خود را می‌پذیرد. از موفقیت‌های خود می‌پرسد، به ابزارهای جدید دست می‌یابد و کارهای جدید خلق می‌کند که توسط آنها محدودیت‌های خود را بیان می‌کند. (جمالی، ۱۳۸۷: ۸)

جهانی‌شدن از مفاهیم و نشانه‌های جدید و تأثیرگذار در زندگی سیاسی است. یک دیدگاه معتقد است که جهانی‌شدن نه یک وضعیت جدید که گفتمانی جدید تلقی می‌شود. تحلیل گفتمانی جهانی‌شدن آن را به عنوان گفتمان مسلط، هر چند اجتناب‌پذیر و غیر دائمی، تلقی می‌کند. جهانی‌شدن به عنوان گفتمان به صورت‌بندی جدیدی از سیاست و هویت معنا می‌بخشد. فرکلاف در رابطه با گفتمان جهانی معتقد است که این امر بدان معنا نیست که گفتمان به سادگی در مقیاس جهانی به همگون‌سازی می‌رسد، بلکه بدان معنا است که آنچه در یک مکان اتفاق می‌افتد، در افق جهانی انعکاس می‌یابد. (حقیقت، ۱۳۸۵: ۵۷۰)

گفتمان جهانی‌شدن کمک خواهد کرد که این مقوله در مناسبات و روابط قدرت جستجو شود. جهانی‌شدن، مرزهای هویتی خاصی را برای سیاست هویت مطرح می‌کند و الگوی مشخصی از تخاصم و غیریت را ترسیم می‌نماید. در واقع می‌توان گفت که تحلیل گفتمانی جهانی‌شدن مقاومت و تضاد ناشی از هژمونیک شدن جهانی‌شدن خاص را تبیین می‌کند؛ زیرا ایجاد تعارض و تشدید مقاومت یکی از پیامدهای جهانی‌شدن است و موجب بروز جنبش‌های ضدجهانی‌گرایی شده است.

اگرچه در تحلیل گفتمانی جهانی‌شدن، لیبرالیسم به عنوان دال مسلط جنبه هژمونیک دارد، اما نیروهای ضد هژمونیک تلاش می‌کنند با صورت‌بندی ارزش‌های فرهنگی خاص و محلی از ذوب شدن درون گفتمان مسلط ممانعت کنند. این صورت‌بندی می‌تواند مفهوم فرهنگ را در قالب سازمان‌ها و نهادهای فرهنگی، الگوی‌های رفتاری و ساخت اجتماعی در مقابل فرهنگ مسلط جهانی بازتولید کند.

از جهانی‌شدن فرهنگ سه نوع برداشت می‌توان ارائه داد: ۱. جهانی‌شدن به مفهوم ظهور فرهنگ جهانی لیبرال دموکراسی؛ ۲. جهان تعارض فرهنگ‌ها (برخورد تمدن‌ها)؛ ۳. جهان چندفرهنگی که کثرت‌گرایی فرهنگی با حضور چند فرهنگ غالب و خرده فرهنگ‌ها در آن وجود دارد. بعد از واقع ۱۱ سپتامبر، این تقسیم‌بندی ابعاد دوگانه به خود گرفت که شامل یک قطب فرهنگ لیبرال دموکراسی و قطب دیگر آن جهان اسلام می‌باشد.

می‌توان گفت که جهانی‌شدن با به هم ریختن سه مفهوم بنیاد، وحدت و غایت‌محوری، غرب را در ایجاد یک هویت واحد بر پایه انسان اروپایی مورد سؤال قرار داده است و از این منظر می‌توان حقانیت شعارهای اساسی و ابعاد معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی را دریافت که معتقد است برای ساختن انسان و هویت وی، راه‌هایی غیر از مدرنیته نیز وجود دارد. اما باید توجه داشت که از سویی دیگر، جهانی‌شدن، گزاره‌های اساسی انقلاب اسلامی درباره هویت را نیز مورد چالش قرار داده است. چنان‌که ایجاد یک فرهنگ اسلامی - جهانی بر

پایه اندیشه‌های ناب اسلامی، امری شدنی است و در سایه آن می‌توان به رهایی رسید، جهانی‌شدن در پی چالش کشیدن مفاهیم اسلام رهایی‌بخش و فرهنگ جهانی اسلامی می‌باشد و از این طریق تهدیدات جدی نرم‌افزاری و جنگ نرم، فراروی نظام ج.ا.ایران قرار می‌دهد. این مهم‌ترین چالش جهانی‌شدن فراروی کشور مبتنی بر ایده‌ها و آرمان‌های انقلاب اسلامی است. (پوراحمدی، ۱۳۸۹: ۱۹۶ و ۱۹۷)

در دوره معاصر، نظریه‌پردازی و تحلیل انتقادی درباره فرهنگ، تمدن و فرآورده‌های فرهنگی آن، از چشم‌اندازهای گوناگون، ادبیات گسترده‌ای را به وجود آورده است که عواملی چون: مهاجرت‌های گسترده و ارتباطات فرهنگی، آمیختگی فرهنگ با سیاست، اقتصاد، گسترش شبکه‌های ماهواره‌ای و ارتباطی با نقش رسانه‌ها در ترویج فرآورده‌های فرهنگی و ظهور اشکال مختلف فرهنگ، ضرورت مطالعات فرهنگی را مضاعف کرد؛ تا جایی که گسترش موج جهانی‌شدن فرهنگ، مقاومت‌هایی را از سوی خرده‌فرهنگ‌ها به همراه داشت. این مهم موجب شد رابطه میان فرهنگ و حوزه‌های مختلف، از جمله قدرت و سیاست، در سطح بین‌المللی آشکار شده و در کانون توجه محققان روابط بین‌الملل و سیاست بین‌الملل قرار گیرد.

جهانی‌شدن فرهنگ، روابط بین‌الملل و سیاست خارجی

در آغاز هزاره سوم، بیش از هر زمان دیگری لازم است از اهمیت بهره‌گیری از فرهنگ در روابط بین‌الملل یاد کرد. این بهره‌گیری در روابط فرهنگی بین‌الملل نمود پیدا می‌کند. همچنین با توجه به گسترش ارتباطات و وقوع انقلاب اطلاعاتی که از نتایج آن انفجار اطلاعات می‌باشد، فرهنگ نقشی روزافزون و فراگیر یافته است. از سوی دیگر، علم روابط بین‌الملل که به مطالعه مرادوات و مناسبات میان ملت‌ها و کشورها می‌پردازد، به مناسبات فرهنگ نیز توجه کرده است.

بی‌آنکه بخواهیم فرهنگ را در مقابل سیاست یا اقتصاد قرار دهیم - چراکه فرهنگ دربرگیرنده این هر دو پدیده و مرتبط با آنهاست - باید خاطر نشان سازیم در ربع آخر قرن گذشته، گرایش مطالعات روابط بین‌الملل به آن سو بود که با رهیافتی پارادایمیک با پدیده فرهنگ برخورد کنند. ارائه نظریاتی همچون «دهکده جهانی» از سوی مک لوهان، «پایان تاریخ» از سوی فوکویاما و «برخورد تمدن‌ها» از سوی هانتینگتون در همین چارچوب است. (رمرودی، ۱۳۸۲)

در واقع باید گفت که دلایل عمده کم‌اهمیت شمردن رهیافت‌های فرهنگی در دوران جنگ سرد، گفتمان حاکم بر سیاست بین‌الملل و سیاست جهانی بود که امنیت‌محور بوده است. عمده تئوری‌ها و رویکردهای گوناگون، امنیت را در کانون توجه خود قرار می‌دادند. در طول جنگ سرد، تفاوت‌های فرهنگی در مقایسه با مبارزه ژئوپولیتیک جهانی بین نظام دوقطبی آمریکا و شوروی سابق در جایگاه دوم قرار داشت و هر دو بلوک، الگوهای خود را ارائه نموده تا جهانیان، یکی را گزینش کنند. از این رو بلوک مقابل از هر جهت، «غیر» تلقی می‌گردید؛ در نتیجه آثار، نوشته‌ها و نظریه‌های فرهنگی در این مقطع، ناچیز است.

بنابراین می‌توان گفت فرهنگ و بالتبع، قدرت فرهنگی، نقش حاشیه‌ای در تحولات فکری و سیاسی در عرصه سیاست جهانی داشت و عمده کشورها در منازعات و مناسبات خود، بر قدرت سخت و قدرت نظامی، برای پیشبرد اهداف و منافع ملی خود تکیه می‌کردند. همان‌گونه که این ساحت از قدرت در حوزه سیاست داخلی کشورها، حاکمیت داشت، بالتبع در سیاست جهانی نیز کشوری که دارای ابزارهای مادی و قدرت بیشتری بود، توان تغییر در اقلان قدرت‌های ذره‌ای را نیز به همراه داشت و همواره، قدرت نظامی و تسلیحاتی را به رخ کشیده و اهداف امپریالیستی خویش را تعقیب می‌کردند.

ارتباط فرهنگی ملل دنیا از نگاه مذاهب بزرگ دنیا، بهترین نمونه برای نشان دادن قابلیت نفوذ اندیشه‌ها و اعتقادات است که می‌توانند از مرزها عبور کنند و تأثیرات اجتماعی مهمی بر جای بگذارند. از نمونه‌های دیگر می‌توان به فرهنگ سیاسی حاکم بر امپراتوری‌ها اشاره نمود که با آن نخبگان رهبران سیاسی قدرت خود را تثبیت و به حاکمیت خویش مشروعیت بخشیدند.

به زعم اکثر دانشمندان و متفکران، فرهنگ و هویت ملی با تشکیل سیستم دولت‌های ملی، نقش مهم‌تری در سیاست کلان کشور پیدا کرده است و دولت‌ها در زمینه آموزش و پرورش، ادبیات و زبان ملی، مکاتبات، سیستم پستی و مخابراتی اقدام به تصمیم‌گیری کرده‌اند. ظهور و اشاعه مکاتب روابط بین‌الملل چون لیبرالیسم، رئالیسم و سایر مکاتب ابعاد دیگری به جهانی‌شدن فرهنگ داده است. این امر، تأثیرات فراوانی در ارتباطات فرهنگی از نظر وسعت، عمق و اندازه در مقیاس جهانی ایجاد کرده است.

مطالعاتی که توسط اندیشمندان روابط بین‌الملل در حوزه فرهنگ سیاسی صورت گرفته است، حاکی از تأثیرپذیری فرهنگ از سیاست و بالعکس است. این مطالعات در مرحله بعد به تجزیه و تحلیل رابطه میان فرهنگ و سیاست خارجی می‌پردازند. برای نمونه، محققانی چون «گابریل آلموند» و «سیدنی وربا»، فرهنگ سیاسی را به صورت توزیع خاص الگوهای جهت‌گیری به سوی موضوعات سیاسی در میان اعضای یک جامعه، تعریف کرده‌اند. (Almond and Verba, 1980: 35) در اینجا موضوعات سیاسی می‌تواند شامل نهادها، ساختارها و نیز نقش‌ها و رفتارهای سیاسی شود. تحت این شرایط، در حالی که کمتر به موضوع همگونی و یکنواختی جهت‌گیری‌ها عنایت می‌شود، عملاً بیشتر توجهات معطوف به انعکاس سنت‌ها، ارزش‌ها، اخلاقیات، آداب و رسوم و اعتقادات فرهنگی در سیاست خارجی است.

از دیدگاه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل به مقوله فرهنگ، رئالیست‌ها در عرصه تئوری و عمل، معتقدند که فرهنگ، جایگاه خاصی در عرصه سیاست خارجی کشورها و سیاست جهانی ندارد. این دیدگاه در آثار رئالیست‌هایی چون مورگنتا به چشم می‌خورد. در حالی که دیدگاه‌ها و نظریه‌های جدید، موقعیت فرهنگ و تأثیر آن را در ساخت نظریه و عمل، ارتقا داده و معتقدند فرهنگ، جایگاه حیاتی در شکل‌دهی به رفتارهای سیاسی، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری‌ها در عرصه سیاست داخلی و سیاست جهانی دارد.

نظریه‌هایی چون برساخته‌گرایی، هژمونی فرهنگی، مکتب انتقادی و نظریه‌های پست‌مدرن از طرفداران جدی دیدگاه‌های فرهنگی در عرصه سیاست جهانی می‌باشند. از این منظر، برخی، فرهنگ را از جنس واگرایی در عرصه سیاست جهانی تلقی نموده و بر این باورند که به دلیل تأثیر کنش‌ها و رفتارهای سیاسی بازیگران از ارزش‌ها و هنجارهای متفاوت فرهنگی، هم‌گرایی در نظام بین‌الملل، بسیار مشکل است؛ زیرا تنها از ناحیه فرهنگ است که مقاومت صورت می‌گیرد؛ درحالی‌که حوزه اقتصاد، عمدتاً موجب هم‌گرایی می‌گردد. بنابراین می‌توان گفت در جهان معاصر، ابتدا فرهنگ از جایگاه خاصی در ساحت اندیشه (نظریه) و عمل برخوردار نبوده و در حاشیه قرار داشت؛ زیرا سیاست جهانی امنیت‌محور و نظریه‌های رئالیستی و نورئالیستی در کانون توجه قرار داشت. درحالی‌که در دو دهه اخیر، فرهنگ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده است؛ زیرا گفتمان حاکم بر سیاست جهانی در عصر جهانی‌شدن، گفتمان فرهنگی است و تعاملات و مناسبات جدید در سیاست جهانی ریشه‌ای فرهنگی دارد.

نگرش فرهنگی به سیاست (سیاست فرهنگی) الزامات نظری و عملی خاصی به همراه دارد. از جمله موجب می‌گردد که تعریف سیاست، نه منحصر در سطح و محدوده پدیده‌ای به نام دولت، بلکه به مثابه پدیده‌ای در همه روابط، جلوه‌ها و نهادهای اجتماعی تعریف شود. همچنین تلقی سیاست به عنوان یک حساسیت فرهنگی تا یک فعالیت نهادمند و باور به اینکه هر چیزی، فرهنگی است؛ بنابراین همواره، نظم اجتماعی از طریق فرهنگ ساخته می‌شود، مورد مخالفت قرار می‌گیرد و بازتولید می‌شود. (تاجیک، ۱۳۸۶: ۴۴) بر این اساس، چهره زمخت سیاست و قدرت، به وسیله ابزارها و روش‌های فرهنگی، تلطیف می‌شود و زیرساخت‌های فرهنگی، موجب سامان دادن به فعالیت‌های سیاسی در سطح سیاست داخلی و سیاست جهانی می‌گردد.

علاوه بر اینکه تعاملات و رویکردهای سیاست جهانی ریشه فرهنگی دارد، برخی از محققان حوزه فرهنگ بر این باورند که تأثیر فرهنگ و خلق و خوی اقوام و ملت‌ها و همچنین نحوه اثرگذاری فرهنگ ملی، نه تنها بر سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی، بلکه بر نحوه جنگ و دفاع هم تأثیرگذار است. این نظریه‌ها به این نتیجه می‌رسند که همه ملت‌ها حتی در جنگیدن نیز فرهنگ و سبک و سیاق خاص خود را دارند؛ یعنی در نحوه جنگیدن، در چگونگی تدوین یک استراتژی، روش خاص هر قوم و هر ملتی با فرهنگ دیگر متفاوت است. ملتی موفق است که بر اساس سبک خود بجنگد. لوتواک در خصوص شکست اعراب در قبال اسرائیل می‌گوید که در ۱۹۶۷ اعراب بر اساس سبک روسیه جنگیدند و شکست خوردند. ولی در ۱۹۷۳ به دلیل روی آوری به سبک خود پیروز شدند. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۵۴)

استانلی هافمن نیز معتقد است که فرهنگ و خلق و خوی هر ملتی بر رفتار سیاسی آنها در عرصه سیاست جهانی، تأثیرگذار است. وی این دیدگاه را با مثالی از رفتار سیاسی آمریکایی‌ها در عرصه سیاست جهانی، تعقیب می‌کند. وی بر این عقیده است که علت اصلی دخالت آمریکایی‌ها در مسائل جهانی، ریشه‌ای فرهنگی دارد؛ زیرا

آنها در مسائل جهانی، مسئولیتی را بر دوش خود احساس می‌کنند. آنها خود را روی جزیره‌ای می‌بینند که هیچ خطری متوجه آنها نیست و در اطراف آنها انسان‌هایی در حال غرق شدن هستند که دست نیاز به جانب آنها دراز کرده‌اند. بنابراین، مداخله آمریکایی‌ها نه از روی خبث طینت، بلکه جزئی از فرهنگ سیاسی آنهاست. آنها وظیفه اخلاقی خود می‌دانند که در مسائل سیاسی جهان شرکت کنند و این دخالت را لطفی به حال ملت‌های جهان تلقی می‌کنند. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۲: ۷ و ۸)

بنابراین، امروزه می‌بینیم که فرهنگ، توجه اهل سیاست را به خود جلب نموده است. این امر نه به این معناست که سیاستمداران، همیشه اهل فرهنگند. بلکه به این معناست که فرهنگ، هم به عنوان ابزار سیاست شناخته شده و هم به عنوان یک امر مطلوب اجتماعی که وظیفه دولت، ترویج و ارتقای آن است. (تراسی، ۱۳۸۲: ۱۷۲)

در جهانی‌شدن فرهنگی، جنبه‌هایی از این پدیده بررسی و مطالعه می‌شود که در ارتباط مستقیم با اندیشه و حس ملی‌گرایی، همفکری فرهنگی، همبستگی و وفاق سیاسی، وحدت ملی و هویت ملی، تصویرسازی جهانی از فرهنگ‌ها و ملت‌ها، ارتباطات میان فرهنگی، اخلاق جهانی، هویت‌های خرد و کلان فرهنگی و تحولات ارزشی هستند. امور فرهنگی در مقام مقایسه با متغیرهای اقتصادی و سیاسی، کمتر ملموس و آشکارند. به این ترتیب، جهانی‌شدن فرهنگ در عصر ما، ویژگی‌های خاصی دارد که آن را از دوران گذشته متمایز می‌کند. برای مثال، زبان و خط در گذشته عاملی بازدارنده و محدود کننده در ارتباطات به شمار می‌رفت؛ درحالی که زبان انگلیسی، به عنوان زبان بین‌المللی در اقصی نقاط دنیا استفاده می‌شود. اهمیت زبان تا جایی است که «پستمن» واقعیت را از درون زبان می‌شناساند و مطرح می‌کند که زبان‌های ما رسانه‌های ما هستند. رسانه‌های ما استعاره‌های ما و استعاره‌های ما محتوای فرهنگ ما را می‌آفرینند. با توجه به اینکه انتقال و جریان فرهنگ از کانال ارتباطات صورت می‌پذیرد، خود فرهنگ‌ها با سیستم تکنولوژیک جدید دستخوش دگرگونی اساسی می‌شوند و با گذشت زمان تشدید می‌شوند. (قامت، ۱۳۸۷: ۱۱۲)

ویژگی دیگری که جهانی‌شدن فرهنگ، دوران ما را از گذشته متمایز می‌کند، امکان دسترسی و آگاهی نسبتاً نامحدود به فرهنگ‌های متنوع دیگر به واسطه تکنولوژی‌های ارتباطی است. این امکان سبب می‌شود که به مرور زمان آگاهی فرهنگی جدیدی در سطح جهانی شکل بگیرد و سرنوشت هویت‌های فرهنگی را دگرگون سازد. مطالعه این تحولات برای حفظ و بازسازی هویت فرهنگی و دستیابی به سهم بیشتری از فرهنگ جهانی امری ضروری در سیاست‌گذاری فرهنگی در عصر جهانی‌شدن است. (نهایوندیان، ۱۳۸۵: ۱۵ و ۱۶)

رابطه فرهنگ با سیاست مدت‌ها مورد بی‌توجهی واقع شده بود تا اینکه اولین بار «ایوشومی»، جامعه‌شناس فرانسوی اعلام کرد که فرهنگ، یک بعد سیاسی نیز دارد؛ زیرا فرهنگ، خود را در پشت تمام کنش‌های فردی و اجتماعی پنهان نموده و همان‌گونه که بر رفتار اجتماعی اثر می‌گذارد بر رفتار سیاسی هم، تأثیرات مهمی را برجا می‌گذارد. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۲: ۶)

باین‌حال، سال‌ها طول کشید تا چگونگی رابطه سیاست و فرهنگ و تأثیر آنها بر یکدیگر در حوزه روابط بین‌الملل طرح شود و تنها در دهه‌های هفتاد و هشتاد قرن بیستم میلادی بود که نظر عده‌ای از متخصصان روابط بین‌الملل به این نکته مهم معطوف گردید که اساساً فرهنگ بر روی رفتار و کنش‌ها در سیاست خارجی و رفتارهای بین‌المللی کشورها در عرصه سیاست جهانی اثر می‌گذارد. این مسئله موجب شد شاخه‌ای از دانش با عنوان «جامعه‌شناسی روابط بین‌الملل» شکل گیرد تا تأثیر فرهنگ و سیاست را در رفتارهای سیاسی در عرصه روابط بین‌الملل و سیاست جهانی مورد مطالعه قرار دهد. (همان: ۷) از این رو محققانی چون ریمون آرون، مارسل مرل، استانلی هافمن و ... تلاش کردند تا فرضیاتی پیرامون تأثیر خلق و خوی ملت‌ها و نقش هنجارها و ارزش‌های ملی و فرهنگی را مطرح و مورد بررسی قرار دهند و به تدریج این موضوع در بین محققان روابط بین‌الملل با استقبال مواجه شد.

جهانی‌شدن فرهنگ معمولاً مترادف با یکسان‌سازی فرهنگ‌ها و حذف خرده‌فرهنگ‌ها در نظر گرفته شده است و کمتر به این پرداخته شده که شاید جهانی‌شدن فرهنگ فرصتی را نیز برای فرهنگ‌های بومی ایجاد کند و آنها را از حوزه محلی و منطقه‌ای به عرصه جهانی ارتقا دهد. لذا چگونگی و حد و مرز این جریان و میزان تأثیر آن در همگون‌سازی فرهنگ‌ها مورد مناقشه است. برخی جهانی‌شدن را چیزی جز برتری‌طلبی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا نمی‌دانند و معتقدند که این امر به نوعی همگونی در جهان می‌انجامد. بدین ترتیب این سؤال به‌جایی است که آیا شرایط داخلی، منطقه‌ای و جهانی اجازه نشو و نمو به ارتقای فرهنگی ج.ا.ا در عرصه جهانی خواهد داد؟ در پاسخ باید گفت که ارتقاء فرهنگی ج.ا.ا منوط به این امر است که مرز میان سه نوع فرهنگ اسلامی، غربی و استعماری به خوبی شناخته شود.

از نظر امام خمینی علیه‌السلام بحران فرهنگی جهانی ناشی از دو فرهنگ استعماری و غربی است. فرهنگ اصیل اسلامی از نظر ایشان همان فرهنگ الهی، فرهنگ حق، فرهنگ صحیح و سالم اسلامی است. کاربرد این اسامی از طرف امام خمینی علیه‌السلام نشان‌دهنده این است که این فرهنگ از اصول دین اسلام نشئت گرفته و منطبق با قرآن مجید است. (ستوده آرانی و دانشیار، ۱۳۸۸: ۲۵)

سیاست خارجی در عصر جهانی‌شدن متضمن برخوردار بودن از یک نگرش تاریخی است. آنچه خود را از این رویکرد نمایان می‌سازد عبارتند از: ۱. حرکت از سطح خرد به سطح کلان؛ ۲. حرکت دوجانبه و هم‌زمان از درون به بیرون و از بیرون به درون؛ ۳. ترسیم جهان به شکل مجموعه‌ای که از درون آن سیاست خارجی شکل می‌گیرد و به اجرا گذاشته می‌شود؛ ۴. بررسی رابطه بین متغیرها به شکل پیوسته یا پیچیده‌تر. (رنجکش و ثروتی، ۱۳۹۰: ۱۴۵)

سیاست خارجی همچون سایر پدیده‌های سیاسی از سادگی به سوی پیچیدگی در تحول بوده است و همین امر مانع از آن می‌شود که بتوان به سادگی نسبت به ارزیابی تحولات سیاست خارجی طی سه دهه

اخیر اقدام کرد. به عبارت دیگر، سیر تحولات اخیر نه تنها ساختار سیاست خارجی بلکه ماهیت آن را تحت تأثیر قرار داده است، (رضائی، ۱۳۸۰: ۲۲ - ۱۶) لذا درک معنا و مقام فرهنگ در سیاست خارجی منوط است به اولاً شناخت لایه‌های اصلی شکل دهنده سیاست خارجی و ثانیاً تحلیل نسبت آنها با عناصر فرهنگی.

در حقیقت، سیاست خارجی پس از تجربه کردن سه موج: ۱. تدبیر سیاست خارجی بر محوریت قدرت نظارت؛ ۲. تدبیر سیاست خارجی بر محوریت اقتصاد؛ ۳. تدبیر سیاست خارجی بر محوریت فناوری، در حال حاضر وارد عصر چهارمی شده است که فرهنگ (ارزش‌ها و هنجارها) محور اصلی آن را شکل می‌دهد. به عبارت دیگر، سیاست خارجی هویتی کاملاً فرهنگی یافته و این ویژگی در مقام تعریف اهداف و منافع بازیگران، طراحی سیستم‌های تصمیم‌گیری در عرصه سیاست خارجی و حتی تعریف و تصویب قواعد حاکم بر رفتارها تجلی یافته است. (افتخاری، ۱۳۸۶: ۱۲۲)

در این قسمت تلاش می‌شود تا لایه‌های مذکور معرفی شوند. در ارتباط با نقش فرهنگ در سیاست خارجی در عصر جهانی‌شدن، با توجه به مطالبی که در دو قسمت قبلی بیان شد، نقش عوامل فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران در بعد دیپلماسی عمومی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که در دوره جدید بعد از جنگ سرد، سیاست خارجی کشورها به شدت متأثر از ابعاد ارزشی و مبانی فرهنگی است و رویکرد گفتمانی جهانی‌شدن درحالی‌که دال مرکزی آن نئولیبرالیسم می‌باشد، خرده‌فرهنگ‌ها مقابله‌هایی را علیه فرهنگ مسلط جهانی به وجود آورده است و به سیاست خارجی بسیاری از کشورها جنبه هویتی و ارزشی بخشیده است.

جهانی‌شدن فرهنگ، دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی ج.ا.ایران

با گسترش ارتباطات و نقش رسانه در عصر جهانی‌شدن، دیپلماسی عمومی اهمیت یافته است. دیپلماسی عمومی اصطلاحی است که در دهه ۱۹۶۰ در خصوص وصف جنبه‌های جدید دیپلماسی بین‌المللی مطرح شد. این مفهوم برای اولین بار توسط «الموند گولیون»^۱ در سال ۱۹۶۵ در آمریکا مطرح شد و مربوط به منافع ملی یک کشور است و در بر گیرنده مسائلی از قبیل اعزام دانشجو به خارج از کشور، پذیرش بورس‌های تحصیلی، خبرنگاران اعزامی، فرایند ارتباط میان فرهنگی، برگزاری جشنواره‌های هنری، همایش‌ها و سمینارهای فرهنگی و پخش برنامه‌های صوتی و تصویری و حتی ایجاد سایت‌های اینترنتی در حوزه دیپلماسی عمومی است. (Wolf & Rosen, 2004) در یک تعریف دیگر آمده است که دیپلماسی عمومی شامل برنامه‌های یک دولت است که هدف از آنها اطلاع‌رسانی و یا تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی در کشورهای دیگر از طریق انتشار متن، تصاویر متحرک، مبادلات فرهنگی، رادیو و تلویزیون و اینترنت است. (هادیان و احدی، ۱۳۸۸) بدین ترتیب، سه ویژگی مهم دیپلماسی عمومی با توجه به تعاریف مذکور، شفافیت و تلاش برای انتشار اطلاعات، پاسخ‌گویی که مبسوط تقویت

1. Almond Gulion.

صداقت عمومی است و ویژگی دیگر، به گسترده بودن مخاطبان برمی‌گردد.

کشورهایی که به توسعه ابعاد دیپلماسی عمومی پرداخته‌اند، معمولاً به اهداف گسترده‌ای در سطوح ملی و بین‌المللی دست می‌یابند. از جمله اینکه این کشورها به سازوکارهایی برای جلوگیری از بروز جنگ دست می‌یابند و یا می‌توانند ارتباطات کنسولی خود را تسهیل کنند. دیپلماسی عمومی به دنبال ایجاد اعتبار ملی در جهان است که به سختی و با گذشت زمان طولانی حاصل می‌شود، اما در صورت عدم مدیریت صحیح می‌تواند به سرعت از دست برود.

موضوع مدیریت صحیح در دیپلماسی عمومی، بیانگر برداشتی است که «مایکل مک کلن»^۱ مطرح می‌کند و دیپلماسی عمومی را یک راهبرد ارتباطی ویژه و هدفمند می‌داند که درصدد ساخت یک تصویر مثبت از یک کشور نزد افکار عمومی خارجی است. مک کلن برای نمایش چگونگی تأثیر از هرم ارتباطات دیپلماسی عمومی استفاده می‌کند. مراحل این هرم از آگاهی شروع و به اقدام ختم می‌شود. برای مثال، یک فرد در ابتدا باید آگاهی کافی از زمینه‌های مورد نیاز خود به دست آورد، آنگاه منافعی برای خود کسب کند، سپس به کشور حامی، دانش و شناخت لازم بیاید تا به یک حامی تبدیل شود و سرانجام به اقدامی خاص در پشتیبانی از کشور حامی دست بزند. از جمله این اقدامات می‌توان به رأی مثبت در سازمان‌های بین‌المللی، امضای توافقنامه‌های تجاری و قراردادهای دوطرفه، ورود در اتحادها و پیمان‌های نظامی اشاره کرد. (اشتریان و جعفری، ۱۳۸۶: ۱۳۳ و ۱۳۴)

از جمله مفاهیمی که رابطه نزدیکی با مفهوم دیپلماسی عمومی دارد، قدرت نرم می‌باشد. جوزف نای، محقق برجسته روابط بین‌الملل که نخستین بار، اصطلاح «قدرت نرم» را در اواخر دهه ۱۹۸۰ به کار برد، در سال ۲۰۰۴ کتاب «قدرت نرم، ابزاری برای موفقیت در سیاست جهانی» را منتشر کرد. وی در این کتاب، ایده‌ها و استدلال‌های مربوط به قدرت نرم را در متن شکل‌گیری سیاست خارجی آمریکا پس از حملات یازده سپتامبر و به خصوص، جنگ عراق مورد بررسی قرار داده است. از نظر نای، موفقیت در سیاست‌های جهانی، مستلزم استفاده از قدرت نرم به همراه قدرت سخت می‌باشد. لذا کشورهایی در این زمینه موفقند که توجه کافی به کاربرد قدرت نرم داشته باشند؛ زیرا قدرت نرم، توان یک کشور برای دستیابی به اهداف و منافعش از طریق ایجاد جذابیت‌ها و نه اجبار و یا تنبیه می‌باشد که به نظر می‌رسد این جذابیت، از فرهنگ، ایده‌های سیاسی و سیاست‌های یک واحد سیاسی در عرصه نظام بین‌الملل ناشی می‌شود.

مدیریت افکار عمومی، یکی از وظایف سیاست خارجی ج.ا.ا در چهارچوب قدرت نرم است. دیپلماسی عمومی، رویکردی است که می‌تواند با اتخاذ روش‌های نرم و به دور از خشونت، افکار عمومی را مدیریت کند. دیپلماسی عمومی، شامل برنامه‌هایی همچون انتشار کتاب، ساخت و پخش فیلم‌های سینمایی و مستند، برنامه‌های

1. Michael Mc Clellan.

رادیو و تلویزیونی به زبان‌های رایج بین‌المللی و برگزاری همایش‌ها و کنگره‌های بین‌المللی، به منظور نزدیک کردن ایده‌ها، افکار، اندیشه‌ها و سیاست‌ها در عرصه جهانی است. این مؤلفه‌ها عمدتاً در چهارچوب مکانیسم‌های قدرت نرم و به دور از هرگونه سازوکارهای قدرت سخت صورت می‌گیرد که متولی آن در ج.ا.ا، دستگاه سیاست خارجی است.

در شرایط جدید جهانی سه مسئله مهم برای اهمیت و جایگاه دیپلماسی عمومی برای دولت‌ها مطرح می‌شود. اول اینکه دولت‌ها در قرن بیست‌ویکم دیگر نمی‌توانند مشکلات سیاست خارجی خود را به تنهایی حل کنند، بنابراین نیازمند بخش غیردولتی و خصوصی خود نیز هستند. دوم اینکه شهروندان امروزه خواهان مسئولیت‌پذیری و شفافیت بیشتر دولت‌ها هستند. سوم، سیاست خارجی و سیاست داخلی به شدت به یکدیگر در هم تنیده شده‌اند و دیگر نمی‌توان هر یک را جداگانه تعریف کرد. (هادیان و احدی، ۱۳۸۸: ۹۳)

ج.ا.ا به تناسب جایگاه و توانایی خود دارای میزانی از قدرت نرم است، ولی سیاست‌ها و رفتارهای ج.ا.ا در قالب دیپلماسی عمومی می‌تواند این توان بالقوه را به بالفعل تبدیل کند و این امکان را برای کشور فراهم کند تا از وجهه بهتر و توان تأثیرگذاری بیشتری برخوردار شود. از سوی دیگر ضرورت هماهنگی سیاست‌های جاری ج.ا.ا با تلاش‌های آن در عرصه سیاست خارجی عموماً و دیپلماسی عمومی به طور اخص باید موجب شود تا کشورمان هنگام اتخاذ هر تصمیمی به تبعات آن در نزد افکار عمومی جهانی توجه کند.

چنان که دیپلماسی عمومی را مجموعه استراتژی‌ها و تاکتیک‌هایی دانست که در خدمت دستگاه سیاست خارجی یک کشور مانند ج.ا.ا قرار می‌گیرد، بنابراین مسئله اصلی این است که با چه سازوکاری می‌توان تصویر ج.ا.ا ایران را در جهان بهبود بخشید؟ قدر مسلم این است که دیپلماسی عمومی نمی‌تواند در خدمت اهداف کوتاه‌مدت سیاست خارجی ایران باشد، بلکه باید در میان‌مدت یا بلندمدت بتواند با برنامه‌های فرهنگی از قبیل انتشار کتاب، ساخت فیلم‌های سینمایی و برنامه‌های مستند رادیویی به زبان‌های بین‌المللی به تأثیرگذاری بر محیط بین‌المللی بپردازد و افکار عمومی خارجی را در مورد ایران شکل دهد.

با توجه به گسترده بودن برنامه‌ها و مسائلی که در دیپلماسی عمومی مطرح می‌شود، باید به این نکته اشاره نمود که دیپلماسی عمومی در کشور ایران هنوز به لحاظ مفهومی و کاربردی به روشنی تعریف نشده است. غالباً این مفهوم با مفاهیمی همچون قدرت نرم، جنگ روانی، تبلیغات، روابط فرهنگی و دیپلماسی فرهنگی دارای مرز معینی نیست. در صورت توجه به این تمایزات می‌توان زمینه‌ای فراهم نمود تا بتوان بهره لازم را از دیپلماسی برای کسب منافع ملی برد.

روابط فرهنگی در واقع، تمامی مبادلات فرهنگی و هنری را شامل می‌شود که از زمان‌های دور در میان ملت‌ها مرسوم بوده است. نکته محوری در روابط فرهنگی این است که در این نوع رابطه، طرفین غالباً به دنبال شناخت هستند و نه تأثیرگذاری بر یکدیگر. در تفاوت‌های بین روابط فرهنگی و دیپلماسی عمومی،

به نظر می‌رسد که دیپلماسی عمومی شباهت‌های بیشتری به روابط فرهنگی دارد تا به تبلیغات و جنگ روانی. روابط فرهنگی به گستره وسیعی از ارتباطات و تبادلات فرهنگی میان ملت‌ها مربوط می‌شود که از مجاری و نهادهای گوناگون غیردولتی صورت می‌پذیرد و در عصر ارتباطات و اطلاعات، ابعاد جدیدی به خود گرفته است. (Mitcheall, 1986: 7)

دیپلماسی فرهنگی، مربوط به فعالیت‌های رسمی دولت‌ها برای نشان دادن فرهنگ و ارزش‌های خود و تأثیرگذاری بر فرهنگ کشور مقابل است. به عبارت دیگر، «گاهی دولت‌ها از طریق سفارتخانه‌های خود تلاش می‌کنند تا از طریق صدور فرهنگ به کشور پذیرنده، بر سیاست خارجی آن کشور تأثیر گذارند که به دیپلماسی فرهنگی شناخته می‌شود». (Berridge, 2002: 7)

دیپلماسی فرهنگی و دیپلماسی عمومی از نظر چگونگی برداشت یا طرز تلقی، ابزار، مخاطب، الگوی رابطه، کارگزاران و هدف با یکدیگر مشابهت‌ها و اختلافاتی دارند. از منظر تلقی، در دیپلماسی عمومی و فرهنگی، نقش دولت پررنگ‌تر است. به لحاظ ابزار، در دیپلماسی عمومی گستره و نوع ابزارها برای اثرگذاری و برقراری ارتباط با مخاطبان بیشتر است؛ اما در روابط فرهنگی دامنه و نوع ابزارها محدودتر ولی عمق رابطه از اهمیت بیشتری برخوردار است. در روابط فرهنگی معمولاً مخاطبان قشر تحصیل کرده و فرهیخته می‌باشند، اما در دیپلماسی عمومی اقشار دیگر نیز مد نظر قرار دارند. الگوی رابطه در هر دو به شکل دوسویه می‌باشد. در روابط فرهنگی، کارگزاران از اشخاص اهل فرهنگ و فرهیخته می‌باشند و دولت نقش تسهیل‌کننده دارد، در حالی که در دیپلماسی عمومی کارگزاران دولت‌ها هستند که با قشرهای ذی‌نفوذ جوامع همکاری دارند. در نهایت در روابط فرهنگی، هدف فهم و شناخت عمیق از فرهنگ سایر کشورها بدون الزام تأثیرگذاری است ولی در دیپلماسی عمومی فهم و درک از کشورهای دیگر به منظور تأثیرگذاری بر افکار عمومی و در نهایت، تصمیم‌گیران است. (هادیان و احدی، ۱۳۸۸)

امروزه بسیاری از کشورها، نقش دیپلماسی فرهنگی را بخشی از راهکار کلان خود در طراحی سیاست خارجی می‌دانند. کشورهایی مانند بریتانیا، فرانسه، آلمان، اتریش، استرالیا، کانادا و ژاپن در زمره کشورهای قرار دارند که اهمیت زیادی برای دیپلماسی فرهنگی قائلند. برای مثال، فرانسه همواره یک التزام تاریخی و پایدار نسبت به ترویج فرهنگ خود قائل است. از نظر کانادایی‌ها، سیاست خارجی بر سه پایه سیاست، اقتصاد و فرهنگ بنا شده است. ژاپنی‌ها نیز تعاملات فرهنگی را به عنوان بخش حیاتی در سیاست خارجی خود پذیرفته و اهدافی از قبیل تعمیق فهم متقابل با ملل جهان، تقویت حس اعتماد میان کشورها و نیز ترویج تساهل و گفتگو میان تمدن‌ها را مفید فایده می‌دانند. (خانی، ۱۳۸۴) در یک نگاه کلی می‌توان گفت که هر ملتی برای تشخیص حدود هویت خویش در حال و آینده ناچار است تا سیاست‌های فرهنگی خود را تعیین کند؛ سیاست‌های فرهنگی‌ای که در درازمدت چهره ملت‌ها را در نظر سایرین شکل می‌دهد.

در اصول سیاست فرهنگی ج.ا.ا، چگونگی تعامل و ارتباط فرهنگی با سایر کشورها به دلایل گوناگون جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی مطرح شده است. این دلایل حکایت از این دارد که در عرصه روابط دیپلماتیک، قلمرو تأثیرگذاری فرهنگ گسترده‌ترین و فراگیرترین قلمروهاست. در روابط بین‌الملل، فرهنگ بستر تمامی گونه‌های تعامل و تئوری‌های توسعه روابط محسوب می‌شود. تمامی رفتارهای مثبت و منفی دیپلماتیک که در عرصه بین‌الملل اتفاق می‌افتد، مبتنی بر نوعی فرهنگ و اندیشه منبعث از فرهنگ‌های جاری در میان ملت‌هاست. در حقیقت بدون اتکا به فرهنگ، هر نوع فعالیت سیاسی، اقتصادی و امنیتی بی‌ثمر خواهد بود. مقام معظم رهبری در این باره می‌فرماید: «در تنظیم روابط خارجی بایستی تمام مقوله‌های روابط اعم از سیاسی، اقتصادی، امنیتی و فرهنگی به صورت جامع و هماهنگ در نظر گرفته شوند. بستر فرهنگی یکی از پایه‌های اساسی قدرت و عامل پایداری آن به حساب می‌آید». (سابقی، ۱۳۸۷: ۷۱)

از منظر دیپلماسی فرهنگی، سابقه فعالیت‌های دیپلماتیک ایران گویای آن است که ایران در ابتدای قرن بیستم با حضور در سازمان‌های بین‌المللی در پی اثبات هویت خود به عنوان یک کشور مستقل از یک سو و هویت ویژه و منحصر به عنوان یک کشور ریشه‌دار از سوی دیگر بوده است. قابل توجه است در ابتدای قرن بیستم تعداد کشورهای مستقل در حدود سی کشور بود و بسیاری از مناطق دنیا تحت سلطه کشورهای اروپایی بودند. لذا نفس حضور در اجلاس و سازمان‌های بین‌المللی نشانگر «بودن» و «هویت مستقل داشتن» قلمداد می‌گردد. (سجادپور، ۱۳۸۷: ۱۸۹)

مجموعه رفتاری ایران در سازمان‌های بین‌المللی مستقر در ژنو در ربع اول قرن بیستم به گواهی اسناد و مدارک موجود در آرشیو سازمان‌های مزبور را می‌توان با سه مفهوم «هویت»، «حاکمیت»، و «نوسازی» توضیح داد. اسناد و مدارک موجود، از حضور دیپلماتیک ایران در اجلاس‌های گوناگون نشان می‌دهد ایران با حضور خود به دنبال تثبیت هویت خود از طریق ابزار دیپلماتیک در عرصه جهانی است تا این هویت مورد تأیید و شناسایی دیگران قرار گیرد و دولت - ملت ایران به عنوان عضوی پایدار از جامعه جهانی قلمداد گردد. (همان: ۱۸۸)

بدین ترتیب اگر هویت ملی بر سه رکن: ۱. فرهنگ ملی و زمینه‌های تاریخی آن؛ ۲. آگاهی از این فرهنگ؛ ۳. احساس تعلق به آن استوار باشد، این امر نشان می‌دهد که حضور ایران در مجامع بین‌المللی از صد سال قبل تاکنون از آگاهی و احساس تعلق ایرانیان به هویت خود حکایت می‌کند. در حقیقت باید اذعان کرد که فرهنگ ایران در طول تاریخ با فرهنگ‌های مختلف از بین‌النهرین گرفته تا آسیای صغیر و یونان در تعامل بوده بدون آنکه هویت خود را از دست داده باشد. بدین دلیل است که یکی از نویسندگان فرانسوی، ایران را یک کشور بزرگ می‌داند که پس از تهاجم ترک و مغول و سازگار یافتن دین اسلام با فرهنگ خود، توانست یک پیوستگی دل‌انگیز با گذشته خود پیدا کند.

درحقیقت، فرازونشیب حوادث روزگار نتوانست پیوند ایرانیان را با گذشته خود دچار گسست نماید. لذا می‌توان گفت که اهمیت زبان و شعر و ادب فارسی در سرنوشت ایرانیان بیش از اهمیت زبان و ادب در سرنوشت مردم در فرهنگ‌های دیگر است. وضعیت فرهنگ و جامعه به صورت دو روی یک سکه هستند؛ زیرا جامعه بودن فرهنگ و فرهنگ بدون جامعه محال است. (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱)

بدین ترتیب می‌توان گفت که مسئولین روابط فرهنگی و دیپلماسی، امروزه با شاخص‌های متعدد روابط فرهنگی بین‌المللی از قبیل تعداد دفاتر نمایندگی فرهنگی در خارج، تعداد کرسی‌های زبان و ادبیات فارسی، تعداد نمایشنامه‌ها و فیلم‌های ایرانی اکران شده و ... مواجه‌اند که می‌بایست با پیچیدگی‌های شرایط بین‌المللی در به کارگیری این شاخص‌ها دقت لازم را به عمل آورند؛ زیرا حوزه روابط بین‌الملل از یک جهت با تحولات و قابلیت‌های چندوجهی اقتصادی، سیاسی، روانی مواجه است و از جهت دیگر، تحولات و جریان‌های فرهنگی، فکری، سیاسی در سطح جهانی بر آن تأثیر دارد. زمانی که فرهنگ ملی به عرصه بین‌المللی کشیده می‌شود و به تعامل با سایر فرهنگ‌ها می‌پردازد، شاخص‌های فرهنگی در عرصه روابط فرهنگی قوت خود را نمایان می‌سازند. این قوت در مفهوم‌سازی شاخص‌های بین‌المللی نیز تأثیر می‌نهد و شاخص‌های ملی با مقایسه با شاخص‌های سایر کشورها صورت پیشین را فرو می‌نهد و با صورتی تازه که منطبق بر شرایط جدید جهانی است پدیدار می‌شود.

نتیجه

به طور خلاصه می‌توان گفت با توجه به مفاهیم فرهنگ و ارتباط آن با فرایند جهانی شدن از یک سو و مسئله ارتباطات که شالوده موضوع جهانی شدن را مطرح می‌کند، میان دیپلماسی و فرهنگ سه رویکرد وجود دارد. رویکرد اولی با نگرش ابزاری به فرهنگ، برای آن اصلاتی قائل نیست و فرهنگ را ابزاری برای پیشبرد اهداف دیپلماسی می‌داند. در نگاه دوم، فرهنگ و ایدئولوژی جلوه‌هایی از دین است و مهم‌ترین کار نمایندگان فرهنگی تبلیغ دین و فرهنگ دینی است. در رویکرد سوم، فرهنگ به عنوان عرصه اصلی و تجلی ماهیت وجودی انسان تلقی می‌شود و فعالیت‌های فرهنگی به جریان انداختن نظام‌های معنایی فرهنگ ایرانی و اسلامی و معرفی آن در دینای امروز است.

بدین ترتیب دیپلماسی و ارتباطات فرهنگی را به هر مفهومی بپذیریم، امروزه به عنوان یک اصل اساسی و تأثیرگذار در روابط بین‌الملل مورد پذیرش همگان قرار گرفته و بسیاری از متفکران و سیاست‌مداران راه برون‌رفت از مشکلات کنونی بشریت را حاکمیت فرهنگ در مناسبات بین‌المللی می‌دانند. لذا جمهوری اسلامی با توجه به اصول سیاست فرهنگی کشور که ارتباط فعال با کشورها و ملت‌ها و تحکیم پیوند مودت با مسلمانان و ملل دیگر جهان را سرلوحه اقدامات فرهنگی در روابط خارجی در نظر گرفته است، می‌بایست در سطوح سه‌گانه ملی، منطقه‌ای و جهانی تهدیدهای فرهنگی را با سیاست‌گذاری‌های مناسب به فرصت تبدیل کند.

در سطح ملی لازم است از فرهنگ اسلامی در مقابله با هژمون فرهنگی غرب در سه سطح نظام باورها، نظام گرایش‌ها و نظام رفتارها حفاظت کرده و آن را به نسل‌های جدید منتقل نموده و در کارآمد کردن و ارائه آن در قالب‌های مختلف بکوشیم. در سطح منطقه و جهان اسلام، با تکیه بر وحدت امت اسلامی و راهبرد تقریب میان مذاهب اسلامی، اقدامات در میان ملت‌های مسلمان دنبال شود و در سطح جهانی، بر مبارزه با نظام سلطه تأکید شود. بنابراین، در سطح ملی لازم است اهتمام جدی در زمینه بازشناسی هویت بومی و روزآمدسازی فرهنگ دینی از طریق حمایت ویژه و همه‌جانبه از پژوهش‌های تاریخی، فرهنگ‌شناختی و دین‌شناختی صورت پذیرد.

همچنین ضروری است در جهت راهبری هویت‌یابی ایرانیان در رویارویی با جریان جهانی مهاجرت منابع انسانی از طریق فراهم کردن زمینه برای دستیابی عناصر و ساخت‌های هویتی متنوع به جایگاه مناسب در سلسله مراتب اجتماعی به منظور کاهش زمینه مهاجرت نخبگان و یاری نخبگان مهاجر اقدامات مهم صورت پذیرد. تقویت زبان فارسی به عنوان یکی از عناصر اصلی هویت ملی به‌ویژه در فضای دیجیتال، راهبری تعامل با زبان‌های جهانی و اتخاذ رویکرد جامع و چندوجهی در زبان‌آموزی عمومی و تخصصی نیز امری ضروری است. در سطح منطقه‌ای، تلاش برای شکل‌دهی عناصر هویتی و ساختاری برای تحقق امت اسلامی، توسعه همکاری‌های رسانه‌ای، گسترش ارتباط فرهیختگان، متخصصان و شهروندان مسلمان در سطح جهانی و گسترش آموزش زبان قرآن در جهان اسلام به عنوان زبان مشترک لازم است.

منابع و مآخذ

۱. اشتریان، کیامرث و نادر جعفری، ۱۳۸۶، «تصمیم‌گیری در سیاست خارجی و نقش دیپلماسی عمومی در فرایند تصمیم‌سازی»، *فصلنامه اندیشه مدیریت*، شماره ۱، بهار ۸۶.
۲. افتخاری، اصغر، ۱۳۸۶، «تغییر در فرهنگ سیاست خارجی، بازبانی جایگاه فرهنگ در سطوح سه‌گانه سیاست خارجی در دوره پس از جنگ سرد»، در *مجموعه مقالات همایش ارتباطات فرهنگی و سیاست خارجی: رویکردی ایرانی*، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی.
۳. بشیریه، حسین، ۱۳۷۹، *نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم*، تهران، نشر طلوع.
۴. پوراحمدی، حسین، ۱۳۸۹، «مبانی معرفت‌شناختی انقلاب اسلامی ایران و فرایند جهانی شدن»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال هفتم، ش ۲۰، بهار ۸۹.
۵. تاجیک، محمدرضا، ۱۳۸۶، «جنبش دانشجویی و سیاست فرهنگی»، *ماهنامه آیین*، ش ۱۰، دی ۸۶.
۶. تامیلینسون، جان، ۱۳۸۱، *جهانی‌شدن و فرهنگ*، ترجمه محسن حکیمی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۷. تراسبی، دیوید، ۱۳۸۲، *اقتصاد و فرهنگ*، ترجمه کاظم فرهادی، تهران، نشر نی.

۸. توحید فام، محمد، ۱۳۸۲، *فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت‌ها*، تهران، نشر روزنه.
۹. جمالی، حمید رضا، ۱۳۸۷، «تنوع فرهنگی: میراث مشترک بشریت»، *فصلنامه مطالعات میان فرهنگی*، سال سوم، شماره هفتم، پاییز ۸۷.
۱۰. حقیقت، سید صادق، ۱۳۸۵، *روش‌شناسی علوم سیاسی*، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
۱۱. خانی، محمد حسین، ۱۳۸۴، «دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها»، *دوفصلنامه دانش سیاسی*، سال اول، ش ۲.
۱۲. ربانی، رسول و یعقوب احمدی، ۱۳۸۴ «جهانی شدن و آینده فرهنگ‌های بومی»، *مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، ش ۲۱۶ - ۲۱۵.
۱۳. رمرودی، حمیدرضا، ۱۳۸۲، «روابط فرهنگی بین‌المللی، نماد واسطوره در روابط بین‌الملل»، سایت باشگاه اندیشه، ۸۲/۳/۲۵.
۱۴. رضانی، روح‌الله، ۱۳۸۰، *چارچوب تحلیلی برای سیاست خارجی ج.ا.ا.*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
۱۵. رنجکش، محمدجواد و سحر ثروتی، ۱۳۹۰، «فقه و پویایی ماهیت سیاست خارجی: رانشگر / بازدارنده»، *فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل*، دوره نخست، ش ۲، زمستان ۹۰.
۱۶. روشه، گی، ۱۳۷۰، *کنش اجتماعی*، ترجمه هما زنجانی، مشهد، نشر دانشگاه فردوسی.
۱۷. سابقی، علی محمد، ۱۳۸۷، «دیپلماسی فرهنگی در جهان تک فرهنگی»، *ماهنامه چشم‌انداز ارتباطات فرهنگی بین‌المللی*، دوره جدید، ش ۳۰، مرداد و شهریور ۸۷.
۱۸. ستوده آرانی، محمد و علیرضا دانشیار، ۱۳۸۸، «آسیب‌شناسی روابط بین‌الملل از دیدگاه امام خمینی علیه‌السلام»، *فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی*، سال ششم، شماره ۱۹.
۱۹. سجادی‌پور، محمد کاظم، ۱۳۸۷، «هویت، حاکمیت نوسازی: ایران در آرشیو سازمان‌های بین‌المللی در ژنو (۱۹۲۵ - ۱۹۰۰)»، *فصلنامه سیاست*، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، ش ۴، زمستان ۸۷.
۲۰. قامت، جعفر، ۱۳۸۷، «آسیب‌شناسی نظام ج.ا.ا. در مواجهه با جهانی شدن ارتباطات»، *فصلنامه مطالعات میان فرهنگی*، سال سوم، ش ۸، زمستان ۸۷.
۲۱. نقیب‌زاده، احمد، ۱۳۸۱، *تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی ج.ا.ا.*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه.
۲۲. _____، ۱۳۸۲، *تأثیر فرهنگ ملی بر رفتار سیاسی ایرانیان*، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

۲۳. نهاوندیان، محمد، ۱۳۸۵، *گفتارهایی در باب جهانی شدن*، تهران، مرکز مطالعات جهانی شدن.

۲۴. هادیان، ناصر و افسانه احدی، ۱۳۸۸، «جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی»، *فصلنامه روابط خارجی*،

پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، سال اول، شماره ۳، پاییز ۸۸.

25. Berridge, G.R., 2002, *Diplomacy, Theory and Practice*, London, Antony Rowe Ltd,.
26. Gabriel, Almond and Verba Sidney, 1980, *the Civil Culture Revisited*, Boston, little Brown and co.
27. Mitcheall, G.M, 1986, *International Cultural Relations*, London, Allenand Unwin Publisher.
28. Thompson R, M. Ellis and A. Vildarski, 1990, *Cultural Theory*, Boulder, west view .
29. Wolf, Charles and Brian Rosen, 2004, "Public Diplomacy: How to Think about and Improve It". The Rand, www.Rand.org/pubs/occasional_papers/2004.

Archive of SID